

درس ۱۲

گذر سیاوش از آتش^{۱۰۰} ← شاهنامه فردوسی

قالب شعر: مثنوی

درونمایه: دفاع از نجابت زن و مرد ایرانی، بیان فرهنگ و اندیشه ایرانی، بیان آیین ملی گذر از آتش

• چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهبد نماند نهران

قلمرو زبانی: سیاوش: دارنده اسب نرسیاه / موبد: در اینجا به معنی روحانی مشاور در امور سلطنت / سپهبد: بزرگ سپاه، فرمانده سپاه، سپه سالار. منظور کیکاوس.

قلمرو ادبی: جهان و نهران: جناس ناهمسان اختلافی / شاه، موبد و سپهبد: مراعات نظیر

قلمرو فکری: درد سپهبد: منظور تهمت سودابه به سیاوش است. موبد به شاه گفت که این درد (راز) برای همیشه نمی‌تواند پنهان بماند [پس باید برای آن راهی پیدا کرد].

• چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سبوی

قلمرو زبانی: گفتگوی: حقیقت ماجرای سیاوش و سودابه، پنهان کاری / سبوی: کوزه آب از جنس سفال / خواهی و پیدا کنی: به ترتیب مضارع اخباری و التزامی

قلمرو ادبی: سنگ را بر سبوی زدن: کنایه از آزمایش کردن

قلمرو فکری: اگر میخواهی حقیقت آشکار شود، باید خطر را بپذیری و به آزمایش (سیاوش و سودابه) پردازی.

• که هر چند فرزند، هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند

قلمرو زبانی: گزند: آزار، آسیب/اندیشه: بدگمانی،

قلمرو ادبی: دل: مجاز از وجود

قلمرو فکری: هر چند فرزند (سیاوش) عزیز است اما بدگمانی نسبت به او دل شاه را آزرده خواهد کرد.

• وزین دختر شاه هاماوران پرنادیشه گشتی به دیگر کران

قلمرو زبانی: هاماوران: هاماور: نام قبیله ای ساکن یمن (قبیله حمیر+ آن) پسوند مکان. / به دیگر کران: از طرف دیگر، از دیگر سوی/ اندیشه: هراسیدن.

قلمرو ادبی: پرنادیشه گشتن: کنایه از نگران و مضطرب شدن

قلمرو فکری: و از سوی دیگر، دختر شاه هاماوران (سودابه) موجب نگرانی شاه شده است.

• ز هر در سخن چون بدین گونه گشت بر آتش یکی را ببايد گذشت

قلمرو فکری: چون کار به اینجا رسید و مقصر پیدا نشد، ناچار یکی از آن دو (سودابه یا سیاوش) باید برای اثبات بی گناهی خود از آتش عبور کند.

• چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند

قلمرو ادبی: چرخ بلند: استعاره از آسمان/ تشخیص: سوگند چرخ بلند / بیت دارای تمثیل است.

قلمرو فکری: آسمان (روزگار= سرنوشت) چنین رقم زده است که آتش بی گناهان را نمی‌سوزاند. اشاره دارد به باور پیشینیان که آتش از آنجا که خود مقدس و پاک است،

پس بی گناهان را نمی‌سوزاند.

ارتباط معنایی با: عجب داری از لطف پروردگار که باشد گنهکاری امیدوار؟ سعدی

• جهاندار، سودابه را پیش خواند همی با سیاوش به گفتن نشانند

قلمرو ادبی: به گفتن نشانند: کنایه از رویه رو کرد.

قلمرو فکری: کاووس شاه، سودابه را پیش خود فراخواند و او را با سیاوش رویه رو کرد.

• سرانجام گفت ایمن از هردوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان

قلمرو زبانی: هر دوان: هر دوی آنها / «را» نشانه فک اضافه (دل من ایمن نگردد).

قلمرو ادبی: «ایمن نگرددین دل» و «روشن نگشتن روان» کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است. / روان روشن: حس آمیزی

قلمرو فکری: سرانجام [پس از رو در رو کردن آنها] کاووس به هر دوی آنها گفت که: «دل من و روان روشن من از هر دو آسوده و ایمن نمی‌گردد.

(من هنوز آسوده خاطر نشده‌ام و از بدگمانی رها نگشته‌ام).

• مگر کآتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

قلمرو زبانی: «مگر» شاید، امید است. / پیدا کند: آشکار کند یا روشن و مشخص کند.

قلمرو ادبی: تشخیص: آتش پیدا کند/ اشاره به زمینه ملی حماسه که ایرانیان آتش را پاک و مقدس می‌دانستند.

قلمرو فکری: شاید آزمایش آتش شعله‌ور مشخص کند و گناه کرده را زود رسوا سازد.

• چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار خویش

قلمرو زبانی: ترتیب اجزای جمله: من راست گویم به گفتار خویش: من به گفتار خویش راستگو هستم.

قلمرو فکری: سودابه چنین پاسخ داد که من در گفته‌های خود راست و صادق هستم. (من راست می‌گویم)

• سیاوش را کرد باید درست

که این بد بکرد و تباهی بجست

قلمرو زبانی: «را» در «سیاوش را» از ویژگیهای سبکی است، شاید بتوان «را»ی اختصاص نامید. پس سیاوش نهاد جمله است و نه مفعول.
قلمرو فکری: سیاوش باید اثبات کند که بد نکرده است و تباهی نجسته است.

• به پور جوان گفت شاه زمین

که رایت چه بیند کنون اندرین؟

قلمرو فکری: شاه خطاب به پسر جوانش می گوید: نظر تو درباره حرف های سودابه چیست؟

• سیاوش چنین گفت کای شهریار

که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

قلمرو زبانی: خوار: در اینجا یعنی ساده و آسان / «را» در «مرا» نشانه حرف اضافه است. (برای من)

قلمرو فکری: سیاوش چنین گفت: که ای شهریار، رفتن به دوزخ و تحمل آتش آن برای من از شنیدن این تهمت آسان تر است.

• اگر کوه آتش بود بسپر

ازین، تنگ خوار است اگر، بگذرم

قلمرو زبانی: بسپر: زیر پا بگذارم، پایمال کنم. / تنگ: تنگه آتش

قلمرو ادبی: کوه آتش: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: اگر کوهی از آتش در برابرم باشد زیر پا می گذارم و اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان است.

• پر اندیشه شد جان کاووس کی

ز فرزند و سودابه نیک پی

قلمرو زبانی: اندیشه: ترس / نیک پی: ← صفت، خجسته، نیک نژاد

قلمرو ادبی: پراندیشه شدن کنایه از نگران شدن/ جان: مجاز از وجود / جناس ناهمسان اختلافی: کی و پی

قلمرو فکری: کیکاووس از فرزند خود (سیاوش) و از همسر نیک نژاد خود (سودابه) به شدت نگران شد.

• کزین دو یکی گر شود نابکار از

آن پس که خواند مرا شهریار؟

قلمرو زبانی: نابکار: گناهکار/ که: ضمیر پرسشی / بیت دارای یک جمله مرکب هسته و وابسته است. اگر یکی از ... شود از آن پس چه کسی... می خواند. جمله وابسته دارای فعل ربطی است.

قلمرو ادبی: مصراع دوم: استفهام انکاری

قلمرو فکری: اگر یکی از این دو گناه کار شناخته شود، دیگر پس از این چه کسی به من شهریار (پادشاه) می گوید. (از آن پس من دیگر لیاقت پادشاهی را نخواهم داشت)

• چو فرزند و زن باشدم خون و مغز

که را بیش، بیرون شود کار نغز!

قلمرو زبانی: «م» در «باشدم» جهش ضمیر و مضاف الیه (خون و مغز من باشد) / نغز: نیکو. شگفت / بیش: دیگر، از آن پس

قلمرو ادبی: بیرون شدن کار: کنایه از انجام گرفتن کار، سر زدن، در وجود آمدن، صادر شدن / نغز و مغز: جناس ناهمسان اختلافی /

لف و نشر (مرتب): لَفْ / فرزند، لَفْ / آزن، نشر: اخون، نشر: امغز / مصراع دوم: استفهام انکاری

قلمرو فکری: آنگاه که آدمی گرفتار زن و فرزند است و مغزی آشفته و ناآرام دارد، هرگز کاری سنجیده و درست از وی سرنخواهد زد (ترجمه دکتر کزازی)،

وقتی زن و فرزند، هر دو مثل خون و مغز (دو عنصر اصلی بدن) برایم باارزش هستند، (چه می توان کرد؟) برای چه کسی حادثه ای شگفت تر از این پیش خواهد آمد.

• همان به کزین زشت کردار، دل

بشویم کنم چاره دل گسل

قلمرو زبانی: زشت کردار: ترکیب وصفی مقلوب (کردار زشت) / دل گسل: دل آزار، دلخراش، تلخ و ناگوار. صفت جانشین موصوف (چاره دل گسل) / فعل در مصراع اول «دل بشویم» است.

قلمرو ادبی: دل شستن: کنایه از خود را رها کردن، قطع امید کردن

قلمرو فکری: بهتر است خود را از این بدگمانی نجات دهم و برای این رویداد تلخ چاره ای بیابم.

• چه گفت آن سپهدار نیکو سخن

که با بددلی شهریاری مکن

قلمرو زبانی: بددلی: بدگمانی، دل چرکینی

قلمرو ادبی: بیت تمثیل دارد.

قلمرو فکری: آن سردار نیکو سخن، چه سنجیده گفت که با بدگمانی به دیگران، پادشاهی نکن.

• به دستور فرمود تا ساروان

هیون آرد از دشت، صد کاروان

قلمرو زبانی: دستور: وزیر، رایزن / این واژه در گذر زمان به معانی اجازه و فرمان / هیون: اسب و شتر بزرگ

ساروان: ساروان: گونه کهن تر ساربان، شتربان، شتردار / صد کاروان هیون: کاروان: ممیز

قلمرو ادبی: کاروان و ساروان: جناس ناهمسان اختلافی و مراعات نظیر

قلمرو فکری: کاووس به وزیر خود فرمان داد تا صدکاروان شتر از دشت بیاورد.

• نهادند بر دشت هیزم دو کوه

جهانی نظاره شده هم گروه

قلمرو زبانی: هم گروه: با همدیگر، گرد هم / دو کوه هیزم: کوه: ممیز، وابسته وابسته / نظاره: نگریستن و تماشا کردن

قلمرو ادبی: مصراع دوم: اغراق / جهان مجاز از جهانیان، نشانه بسیاری و انبوهی نظارگان

قلمرو فکری: هیزم بسیاری در دشت آماده شد و جمعیت بسیاری برای تماشا از آنجا جمع شدند.

• وز آن پس به موبد بفرمود شاه

• که بر چوب ریزند نفت سیاه

قلمرو فکری: شاه به موبد دستور داد که بر روی چوب ها نفت سیاه بریزند. (چوبها را آتش بزنند)

• بیامد دو صد مرد آتش فروز

• دمیدند گفתי شب آمد به روز

قلمرو زبانی: دو صد: دو بیست نفر / آتش: فروز: صفت فاعلی مرخم

قلمرو ادبی: گفתי شب آمد به روز: اغراق و کنایه از تاریک شدن هوا

قلمرو فکری: دو بیست نفر برای روشن کردن آتش پیش رفتند و آن قدر در آتش دمیدند که از شدت دود بلند شده، گویی روز به شب تبدیل شد.

• سراسر همه دشت بریان شدند

• بر آن چهر خندانش گریان شدند

۳- قلمرو زبانی: «ش» در خندان، مضافیه/ چهر خندان: ترکیب وصفی/ بریان و گریان: نقش مسندی دارند.

قلمرو ادبی: تضاد: خندان و گریان / دشت: مجاز از مردم / بریان شدند: کنایه از اینکه غمگین شدند. / بریان و گریان: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: همه مردم حاضر در دشت از این آزمایش غمگین و ناراحت بودند و همه بر آن چهره خندان و معصوم و بی گناه سیاوش گریان بودند.

• سیاوش بیامد به پیش پدر

• یکی خود زرین نهاده به سر

قلمرو زبانی: خود: کلاه خود جنگی / خود زرین: ترکیب وصفی/ مصرع دوم قید حالت برای فعل «بیامد» در مصرع اول است.

قلمرو فکری: سیاوش درحالی که کلاه خود طلایی به سر داشت، (آماده و مجهز بود) به پیش پدر (کیکاووس) آمد.

• هشیوار و با جامه های سپید

• لبی پر ز خنده دلی پر امید

قلمرو زبانی: هشیوار: در هر دو مصرع فعل به قرینه معنوی حذف شده است: فعل «بود» در مصرع اول و فعل «داشت» در مصرع دوم/

کل بیت قید حالت برای فعل «بیامد» در بیت پیشین.

قلمرو ادبی: «پوشیدن جامه سپید، به هنگام گذر از آتش هم می تواند نمادی از پاکی و بی گناهی سیاوش باشد، هم نشانی از آنکه سیاوش آماده مرگ است و آن را به جان می خورد». (کزازی)

قلمرو فکری: فردوسی در این بیت برای قهرمان خود، چهار صفت و ویژگی می آورد: هشیوار است، جامه هایی سپید پوشیده، لبخند به لب دارد و بسیار امیدوارانه گام پیش می نهد.

مفهوم: جوانی آزاده، وارسته و آزاد و رها که چون به خود ایمان دارد، بی باکانه پذیرای اتفاقات است.

• یکی تازی ای برنشسته سیاه

• همی خاک نعلش برآمد به ماه

قلمرو زبانی: تازی: تازنده، اسب عربی

قلمرو ادبی: ماه: مجاز از آسمان/ مصرع دوم: اغراق و کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب

قلمرو فکری: سیاوش بر اسب تازنده سیاه نشسته بود که از حرکت قدرتمندانه و باهویت آن (اسب)، خاک به آسمان برمی خاست..

• پسرانگنده کافور بر خویشتن

• چنان چون بود رسم و ساز کفن

قلمرو زبانی: کافور: ماده ای خوشبو و سفیدرنگ است که چون خاصیت ضد عفونی دارد، به هنگام کفن و دفن، بر اجساد مردگان می زنند.

قلمرو فکری: سیاوش به همان صورت که رسم کفن و دفن است، به خودش کافور زده بود. (مشتاقانه خود را برای مرگ آماده کرده بود).

• بدان گه که شد پیش کاووس باز

• فرود آمد از باره، بردش نماز

قلمرو زبانی: باز شد: باز آمد/ باره: اسب

قلمرو ادبی: نماز بردن: کنایه از تعظیم کردن

قلمرو فکری: آن هنگام که پیش کیکاووس باز آمد، از اسب پیاده شد و رسم احترام و تعظیم به جا آورد.

• رخ شاه کاووس پر شرم دید

• سخن گفتنش با پسر نرم دید

قلمرو زبانی: شاه کاووس: «شاه» شاخص (وابسته پیشین)

قلمرو ادبی: شرم و نرم: جناس ناهمسان اختلافی/ سخن گفتن نرم: حس آمیزی / نرم سخن گفتن: کنایه از مهربانی کردن

قلمرو فکری: سیاوش پدرش را بسیار شرم زده دید، چون متوجه شد که با او به نرمی و مهربانی سخن می گوید.

• سیاوش بدو گفت انده مدار

• کزین سان بود گردش روزگار

قلمرو زبانی: گردش روزگار: سرنوشت، تقدیر

قلمرو فکری: سیاوش به پدرش گفت که از این مسئله ناراحت و شرم زده مباش؛ زیرا که این کار سرنوشت است [و تو مقصر نیستی].

ارتباط معنایی: با: ازین خویشتن کشتن اکنون چه سود چنین رفت و این بودنی کار بود فردوسی

• سر پر ز شرم و بهایی مراست

• اگر بی گناهم رهایی مراست

قلمرو زبانی: بهایی: ارزشمند و پر بها / صفت نسبی/

قلمرو ادبی: بهایی و رهایی: جناس/ سر: مجاز از وجود

قلمرو فکری: وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارم [که آن را با گناه آلوده نمی سازم] پس اگر بیگناه باشم [که هستم] حتماً از این آتش رهایی می یابم.

• ور ایدون که زین کار هستم گناه جهان آفرینم ندارد نگاه

قلمرو زبانی: ور ایدون: و اگر چنانچه / ایدون: چنین، این چنین، این گونه، اکنون / ضمیر «م» در «هستم» نهاد و در جهان آفرین مفعولی است. ← جهان آفرین مرا نگاه ندارد قلمرو فکری: و اگر چنانچه مرا گناهی هست، خداوند مرا از آتش نگره نمی دارد - آتش مرا می سوزاند.

• به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیابم تپش

قلمرو زبانی: نیکی دهش: نیکی دهنده / تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت قلمرو ادبی: کوه آتش: اضافه تشبیهی (وجه شبه: بلندی و بسیاری) / اغراق / کنایه: تپش یافتن: هراسیدن قلمرو فکری: به نیروی یزدان نیکی دهنده، هیچ نگرانی و اضطرابی از این آتش ندارم [و در کمال آرامش و اطمینان از آن می گذرم]

• سیاوش سیه را به تندری بتاخت نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت

قلمرو زبانی: سیه: بهزاد، اسب سیاهرنگ سیاوش / هم از این رو برخی، سیاوش را به معنی «دارنده اسب سیاه» می دانند. / بساخت: آماده و مهیا شد. قلمرو ادبی: تنگدل شدن: کنایه از ناراحت و غمگین شدن / تاخت و ساخت: جناس ناهمسان اختلافی / مراعات نظیر: سیه و بتاخت قلمرو فکری: سیاوش اسب سیاه رنگش را به سرعت به سوی آتش راند؛ غمگین و دل چرکین نبود بلکه خود را برای جنگ با آتش آماده کرد.

• ز هر سو زبانه همی بر کشید کسی خود و اسپ سیاوش ندید

قلمرو زبانی: خود: کلاه خود و قلمرو ادبی: خود در اینجایی تواند مجاز از شخص سیاوش باشد. قلمرو فکری: آتش از هر سو شعله‌ور بود، به گونه‌ای که کسی سیاوش و اسبش را نمیدید [و آنها در آتش ناپدید بودند].

• یکی دشت با دیدگان پر زخون که تا او کی آید ز آتش برون

قلمرو ادبی: دشت: مجاز از مردم دشت / دیدگان پر از خون (خون گریستن): کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه قلمرو فکری: مردم حاضر در آن دشت از شدت اندوه خون گریه می کردند و چشم به راه بودند تا سیاوش از آتش بیرون بیاید.

• چو او را بسدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

قلمرو زبانی: شاه نو: سیاوش، / غو: بانگ و فریاد قلمرو ادبی: غو و نو: جناس ناهمسان اختلافی قلمرو فکری: چون سیاوش را دیدند، فریاد برآوردند که شاه نو، به سلامت، از آتش بیرون آمد.

• چنان آمد اسپ و قبای سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار

قلمرو زبانی: قبا: نوعی لباس بلند مردانه / سمن (یاسمن): گلی است سفیدرنگ و خوشبو. در اینجا مطلق گل. قلمرو ادبی: بیت با توجه به قرینه های «سمن در کنار داشتن» تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم. / سمن در کنار داشتن: کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن / به ویژگی خرق عادت حماسه اشاره دارد. قلمرو فکری: اسب و لباس سیاوش آنچنان سالم و پاک بود که گویی او از میان آتش نگذشته، بلکه از میان گل ها گذشته است.

• چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود

قلمرو زبانی: پاک یزدان: ترکیب وصفی مقلوب (یزدان پاک) / دم: دما، گرما قلمرو ادبی: بیت دارای تمثیل است. / آتش و آب: تضاد و تناسب قلمرو فکری: چون بخشایش خداوند پاک شامل حال کسی شود گرمای آتش برای او مانند آب سرد می شود. ارتباط معنایی با: دام سخت است مگر یار شود لطف خدا / ورنه آدم نبرد صرفه زشیطان رجیم حافظ - یار من آن که لطف خداوند یار اوست / بیداد و داد و رد و قبول اختیار اوست سعدی

• چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

قلمرو زبانی: هامون: دشت / قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: کوه آتش / شهر و دشت: مجاز از مردم حاضر در شهر و دشت / مراعات نظیر: هامون، دشت و شهر قلمرو فکری: چون سیاوش به سلامت از کوه آتش گذشت و به دشت آمد، فریاد شادی و همدردی مردم بلند شد.

• سواران لشکر، برانگیختند همه دشت پیشش درم ریختند

قلمرو زبانی: برانگیختند: به هیجان آمدند. نیز میتوان آن را در معنی گذرا به مفعول دانست؛ یعنی اسبهای خویش را برانگیختند. / درم (درهم): سکه نقره قلمرو ادبی: دشت: مجاز از مردم دشت قلمرو فکری: سواران لشکر به هیجان درآمدند (یا به نشانه شادمانی اسب تاختند) و مردم حاضر نیز سیاوش را سکه باران کردند.

• یکی شادمانی بد اندر جهان

قلمرو زبانی: بُد: مخفف بود / مهان: بزرگان / کهان: کوچکان، افراد کوچک
 قلمرو ادبی: جهان: مجاز از مردم جهان / جهان و مهان و کهان: مجاز از همه، جناس ناهمسان اختلافی و تضاد / واج آرای: تکرار صامت‌های «م» و «ن» و مصوت بلند «ا»
 قلمرو فکری: همه مردم از کوچک و بزرگ شاد بودند.

• همی داد مژده یکی را دگر

• که بخشود بر بیگنه دادگر

قلمرو زبانی: «را» حرف اضافه (یکی به دیگری مژده میداد) / دگر: نهاد جمله است /
 قلمرو فکری: مردم به همدیگر مژده می دادند که خداوند دادگر، بیگنه را بخشید.
 ارتباط معنایی با: تا که از امداد صاحب مژده بخشش رسید / بخشش مقرون به تشریف شه صاحبقران محتشم کاشانی

• همی کند سودابه از خشم موی

• همی ریخت آب و همی خست روی

قلمرو زبانی: خستن: زخمی و مجروح ساختن / آب: اشک،
 قلمرو ادبی: موی کردن: کنایه از شدت خشم و اندوه / موی و روی: جناس ناهمسان و مراعات نظیر
 قلمرو فکری: سودابه از شدت خشم و اندوه، موی خود می کند و می گریست و بر چهره خود چنگ می انداخت.

• چو پیش پدر شد سیاوش پاک

• نه دود نه آتش نه گرد و نه خاک

قلمرو زبانی: شد: فعل خاص در معنی رفت
 قلمرو ادبی: پاک: ایهام دارد: ۱- تمیز ۲- بیگناه / پاک و خاک: جناس ناهمسان اختلافی / واج آرای: تکرار صامت‌های «پ» و «ش»
 قلمرو فکری: چون سیاوش، پاک و بی آنکه دودی و آتشی و گردی و خاکی بر روی و لباسش بنشیند، پیش پدرش رفت.

• فرود آمد از اسپ کاووس شاه

• پیاده سپهبد پیاده سپاه

قلمرو زبانی: منظور از سپهبد کاووس شاه است.
 قلمرو ادبی: سپهبد و سپاه: اشتقاق و مراعات نظیر
 قلمرو فکری: کاووس شاه و همه سپاه همراه او به نشانه احترام از اسپ پیاده شدند.

• سیاوش را تنگ در بر گرفت

• ز کردار بد پوزش اندرگرفت

قلمرو زبانی: تنگ: قید/ در بر گرفت: آغوش گرفت. / اندر گرفت: شروع کرد.
 قلمرو فکری: شاه سیاوش را محکم در آغوش گرفت و از بدگمانی در حق او پوزش خواست.

گنج حکمت^{۱۰۸} در جوانمردی کوش ← گلستان سعدی

پیام حکایت ← ستمگر نمی تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند.
 قالب نوشته ← نثر موزین به سجع است.

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان
 یافتند و از گریختن جورش راه غربت گرفتند، چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.
 هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش
 بنده حلقه به گوش، ار نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش
 باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون. وزیر، ملک را پرسید: «هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و
 ملک و حشم نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد؟»

قلمرو زبانی:

- یکی را: از یکی، حرف اضافه به معنی «از»
- ملوک: ج ملک، پادشاه
- عجم: غیر عرب، ایرانی
- ملوک عجم: شاهان ایران
- تطاول: بیداد، درازدستی، تجاوز
- دست تطاول: اضافه اقتراعی
- رعیت: عموم مردم
- کرده: کرده بود. (حذف فعل کمکی «بود» به قرینه لفظی)
- جور: ستم / جور و اذیت: رابطه معنایی مترادف
- مَکاید: ج مکیده و مکیدت. بدسگالی و مکر و کید
- باری، خلاصه
- به مجلس او در: دو حرف اضافه برای یک متمم (در مجلس او)
- حشم: چاکران و کسان. ج: احشام
- مقرر شد: ثابت و معین و مسلم شد.
- هیچ: قیاد پرسش
- گریخت: اندوه نفس گیر
- گریخت: جور: اندوه ستم،
- ارتفاع: درآمد، حاصل زراعت، باج و خراج دولت از حاصل املاک

قلمرو فکری :

۱. مکاید فعل: کیدها و مکرهایی که در کارهای او بود.
۲. به جهان برفتند: به گوشهای از عالم گریختند و مهاجرت کردند.
۳. راه غربت گرفتند: از اندوه ستم و عذاب آن پادشاه از کشور خود مهاجرت کردند و در دیار دیگری غریب شدند.
۴. ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت: درآمد کشور کم شد.
۵. حلقه به گوش: بنده زر خرید، برده (صفت مرکب)
۶. بیت ۱: هر که می خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و یاری اش کنند، باید در روزهای خوشی و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشد.
۷. بیت ۲: بنده حلقه به گوش تو هم که باشد، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می گریزد؛ پس تا می توانی لطف کن که به لطف تو بیگانه هم باشد، بنده و یاریگر تو می شود.
۸. هیچ توان دانستن: آیا می توان دانست؟

قلمرو ادبی :

- تضاد: روز مصیبت و ایام سلامت
- تضاد: ارتفاع، نقصان
- دست دراز کردن کنایه از غارت کردن
- زور آوردن کنایه از غلبه کردن
- حلقه به گوش بودن کنایه از مطیع بودن
- فریادرس کنایه از یاری رسان
- جهان مجاز از کشور های دیگر
- مملکت مجاز از حکومت
- سجع: دراز، آغاز - گرفتند و برفتند
- جناس: کربت، غربت
- مراعات النظر: نقصان، نهی
- مراعات النظر: گنج، ملک، حشم
- واج آرای: تکرار صامت «ر» در بیت اول
- واج آرای: تکرار صامت «ب» در بیت دوم
- تشبیه: مانند کردن بیگانه به حلقه به گوش
- لطف کن لطف: تکرار برای تأکید

گفت: «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.» گفت: «ای ملک، چون گرد آمدن خلق، موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی، مگر سر پادشاهی نداری؟»

ملک گفت: «موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟» گفت: «پادشه را کرم باید تا پرو گرد آیند و رحمت، تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست»

که نیاید ز گرگ چوپانی
پای دیوار ملک خویش بکند

نکند جورپیشه سلطانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند

قلمرو زبانی :

- تعصب: پستی کردن و یاری دادن
- عصبیت کردن؛ یعنی به خویشی و هم نژادی دوستی ورزیدن.
- مر: از ادات تأکید مفعولی در قدیم. امروزه کاربردی ندارد.
- مگر: قید تأکید است به معنی همانا.
- پریشان کردن: پراکنده و متفرق کردن و از خود دور ساختن.
- پادشه را کرم باید و رحمت باید: «باید» به قرینه لفظی از جمله دوم حذف شده است.
- ایمن: بیترس و بیم و آسوده دل. ممال از آهن
- جورپیشه: ستمگر. صفت مرکب از دو اسم
- «ی» در سلطانی، یای مصدری است.
- طرح ظلم افکند: ظلم را بنا نهاد

قلمرو ادبی :

- سر پادشاهی داشتن: کنایه از خیال و اندیشه پادشاهی داشتن
- سر: مجاز از فکر و اندیشه
- اسلوب معادله: مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است

قلمرو فکری :

- پادشه گفت: چه چیزی موجب می شود که سپاه و مردم به پادشه ببینند و او را یاری کنند؟
- وزیر گفت: پادشاه باید بخشندگی و بزرگواری داشته باشد تا مردم و سپاه دور او جمع شوند
- و باید مهربانی و گذشت و رحمت داشته باشد تا در پناه دولت او، در امان و آسوده دل باشند،
- تو هیچکدام از این دو ویژگی را نداری.
- ستمگر نمی تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند.
- پادشاهی که ظلم را بنا کرد درحقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.